

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال پنجم - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۱ - شماره پیاپی ۱۸

## معرفی تُم‌نامه همراه با بررسی ویژگیهای زبانی

(ص ۱۵۳ - ۱۳۵)

سید محمد راستگو (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، محمد مصطفی رسالت پناهی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۴/۲۷

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۸/۱۰

### چکیده

هاتفی خرجردی جامی (۸۲۲-۹۲۷) از شاعران توانای دوره تیموریست که در همه فنون شاعری بویژه مثنوی سرایی توانایی و مهارت داشته و به پیروی از نظامی چند منظومه داستانی پدید آورده که از همه بهتر مثنوی تم‌نامه است: حماسه‌ای تاریخی در گزارش جنگها، دلیریها، کشورگشاییها، و ویرانگریهای تیمور که آنرا بر بنیاد ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی سروده است، و در ساخت و پرداخت آن هم اسکندرنامه نظامی و هم شاهنامه فردوسی را سرمشق ساخته است و آمیزه‌ای از سبک و ساختار این دو کتاب را در کار خود آورده است. کهن‌گراییهای لغوی و دستوری، و پاره‌ای از شگردهای بیانی آن بیشتر اثر پذیرفته از شاهنامه است و استعاره‌گراییها و مضمون‌سازیها، نیز ساختار کلی کتاب از اسکندرنامه. ترکیب‌سازی، اسم‌صوت‌های کم‌کاربرد، کلمه‌های ترکی و مغولی، توصیف‌های گسترده و خرده‌سنگانه، تصویرهای تشبیهی و استعاری بسیار و باریک و گاه غیرحماسی، صنایع بدیعی و فنون بیانی و ... از ویژگیهای چشمگیر این منظومه است. مقاله‌ای که پیش رو دارید کوششی است در گزارش این نکته‌ها و پاسخ این سؤال اصلی که: تم‌نامه چگونه متنی است و از نظر زبانی چه ویژگیهایی دارد.

### کلید واژه‌ها

هاتفی، تم‌نامه، حماسه تاریخی، ترکیب‌سازی، لغات مغولی، واژگان فریبکار

۱. دانشیار دانشگاه کاشان [Rastgoo14@yahoo.com](mailto:Rastgoo14@yahoo.com)

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## مقدمه

هاتفی (۸۲۲-۹۲۷) از شاعران شایسته و توانای روزگاریست که در تاریخ ادبیات ما بیشتر روزگار تیموری خوانده میشود.

یکی از زمینه‌های شاعری که در این روزگار روایی بسیار یافته بود، منظومه‌سرایی به پیروی از نظامی بود، شاعران بسیاری خمسه او را سرمشق ساختند و نمونه‌های بسیاری از منظومه‌های داستانی را پدید آوردند، هاتفی نیز یکی از اینان بود که به پیشنهاد و پشتوانه جامی و مانند خود او منظومه‌های لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، هفت منظر و تمرنامه را پدید آورد.

فضای سیاسی و اجتماعی زمانه نیز بازار حماسه‌های تاریخی را داغ کرده بود و چه بسا شاعرانی که به خواست خود و از روی چشمداشت یا به فرمان شاهان و فرمانروایان زندگی کسانی را شاهنامه میکردند، گیرم آن شاه بیگانه‌ای ستمگر و خونریز چون چنگیز یا تیمور باشد. در چنین فضایی بود که هاتفی نیز که هر چند شاعری وارسته بود و با کشاورزی زندگی میگذراند و با دربارها چندان پیوندی نداشت (تذکره میخانه، فخرالزمانی، ص ۱۱۲) به خواسته

میرزا بدیع‌الزمان پسر سلطان حسین بایقرا و نواده تیمور به سرودن تمرنامه فرمان یافت.

تمرنامه چنانکه از نامش برمی‌آید حماسه‌ای تاریخیست در گزارش زندگی تیمور از آغاز تا مرگ بویژه جنگها و کشورگشاییهای وی و در پی قهرمان‌سازی او؛ قهرمانی که جنگها و لشکرکشیهایش بیشتر رنگ دینی دارد و به بهانه سرکوب دشمنان دین و خدا انجام میگیرد، هر چند از لابلای همین گزارشهای قهرمان‌سازانه، چهره ضد قهرمان تیمور نیز که مردیست خشن، سخت‌دل، بیدادگر، خونریز و ... بخوبی دیده میشود.

این منظومه حدود پنج هزار بیت دارد و در بخشهای مختلف بصورت جداجدا با عناوینی گویای مطالب بخش تنظیم شده‌است. مهمترین بخشهای آن عبارتند از: تولد تیمور، به سلطنت رسیدن او، لشکرکشی وی به سرزمینهای گوناگون و سرانجام داستان مرگ وی. مؤلف به شیوه مرسوم پیش از ورود به اصل داستان، مقدماتی درباره توحید، وصف پیامبر، معراج وی و ... نیز آورده‌است.

تمرنامه در میان منظومه‌های هاتفی بهترینست و افزون بر ارزشهای زبانی و ادبی، ارزش تاریخی ویژه‌ای نیز دارد. و از همین‌روست که رونویسهای فراوانی از آن بر جای مانده‌است، دست کم یکصد و پنجاه رونویس. (مسائل عصر ایلخانان، مرتضوی، ص ۵۷۰)

هاتفی چنانکه خود گفته تمرنامه را بر بنیاد ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی سروده و به گزارشهای آن کتاب پایبند مانده و از خود چیزی بر آن نیفزوده که کاسته‌است و از همین‌روست که گاه آنرا ظفرنامه نامیده‌اند:

چو دیدم در آن قصه پر فروغ      ظفرنامه‌ای یافتم بی‌دروغ...  
ز دریای او گوهر انگیختم      ز گوش زمانه دُر آویختم  
سراسر حکایات رنگین راست      که در وی نباید فزود و نه کاست  
هر افسانه‌ای را که آراستم      نکردم فزون بلکه زان کاستم<sup>(۸۵-۴۶۷۴)</sup>

هاتفی به ظفرنامه پایبند بوده‌است. پر پیداست که خرده‌سنجیهای شاعرانه‌ای را که بویژه در گزارش توصیفی و گسترده دلیریها، صحنه‌های نبرد، دشتهای، قلعه‌ها و... در تفرنامه میبینیم و در شعر از آنها گزیری نیست، نباید افزودگی بشمار آورد.

سرمشق نخستین تفرنامه چنانکه از سخن خود هاتفی برمی‌آید، اسکندرنامه نظامیست، اما در شیوه بیان و پاره‌ای از شگردهای بلاغی و بیانی، همواره کار بزرگ فردوسی شاهنامه را نیز پیش چشم داشته‌است، و از همین روست که سبک و ساختار تفرنامه آمیزه‌ای از سبک و ساختار شاهنامه و اسکندرنامه است، هرچند جایگاه و پایگاهش بسی فروتر از آن دوست.

باری گزارشی بیشتر در این باره را به دیباچه تفرنامه که در دست تصحیح داریم، وا میگذاریم و در اینجا میکوشیم تا با نگاهی سبک‌شناسانه این حماسه تاریخی را بررسییم و ویژگیهای برجسته آوایی و زبانی آنرا باز نماییم.

### ضرورت تحقیق

با توجه به اینکه تفرنامه یک مثنوی تاریخی- حماسی مهم از یک شاعر تواناست و تاکنون نه چاپ شده و نه کار مستقل مهمی درباره آن انجام شده روشنست که هم چاپ آن و هم پرداختن به آن یک ضرورت پژوهشیست.

### شیوه پژوهش

شیوه ما در این پژوهش شیوه توصیفی و تحلیلیست. به این صورت که هنگام بازخوانی و تصحیح متن تفرنامه موارد مربوط به سبک‌شناسی آن را فراهم کرده و سپس دسته‌بندی و توصیف و تحلیل نموده‌ایم.

### پیشینه پژوهش

تا آنجا که ما میدانیم و بررسی‌ده‌ایم تاکنون درباره سبک زبانی تفرنامه کاری انجام نشده‌است. البته درباره خود هاتفی و نیز معرفی تفرنامه و اهمیت آن در تذکره‌ها و تاریخ ادبیاتها و نیز در کتاب مسائل عصر ایلخانان مطالبی آمده‌است. سبک اشعار هاتفی

خرجردی بصورت کلی در مقاله‌ای بررسی شده است (نقد و تحلیل اشعار هاتفی خرجردی جامی با رویکرد سبک‌شناسانه، حسین داداشی و همکاران).

سوال اصلی در این پژوهش اینست که تمرنامه چگونه کتابیست و ویژگیهای سبکی زبانی آن کدامست که البته قبل از پرداختن بدانها درآمد کوتاهی درباره هاتفی، اوضاع ادبی زمان او و اهمیت تمرنامه نیز آمده است.

## ویژگیهای آوایی

### وزن

هاتفی مانند پیشینه حماسه‌سرایان حماسه تاریخی خویش را در بحر متقارب سرود. بحر و وزنی که در حماسه فردوسی چنان برجستگی یافت که پس از او انبوهی از شاعران، نه تنها حماسه‌های خویش که گاه مانند سعدی در بوستان منظومه‌های اخلاقی خویش را نیز بدان وزن سرودند. وزنی که از رهگذر تقارب و نزدیکی چهار هجای کوتاه، تندی و کوبندگی ویژه‌ای از پی می‌آورد که با حال و هوای حماسه و شور و شکوه دلیری و جنگاوری خوب جور می‌آید.

پیداست که پاسداشت درست وزن از سوی شاعری در اندازه هاتفی، هیچ سخت و سنگین نیست و او بگمان به آسانی در سراسر منظومه خود وزن را پاس داشته و بخوبی از آن بهره گرفته‌است، تنها در بیت زیرست:

نهنگ ار به دریا شکست آورد      نهنگ‌گیرش آسان به شست آورد<sup>(۲۶۵۳)</sup>

که ترکیب «نهنگ‌گیرش» وزن را از همواری انداخته‌است. گرچه میتوان گفت: در اینجا نیز هاتفی با بهره‌گیری از زبان مردم که چنین ترکیبهایی را با حذف یک واج ادا میکنند یعنی نهنگ‌گیر را نهنگیر میگویند، به گونه‌ای نوآوری یا گستاخی هنری دست زده‌است و این خود میتواند یکی از اختیارات شاعری شمرده شود، همانگونه که از دیگر اختیارات شاعری مانند اسکان متحرک، حذف، تخفیف مشدد، تشدید مخفف و ... نیز برای پاسداشت وزن بهره گرفته‌است. اسکان متحرک چنانکه در این نمونه‌ها:

ز بالانشینانش برتر نشاند      چه برتر که بر کرسی زر نشاند<sup>(۲۳۲)</sup>  
هزبری که چنگال و دندانش نیست      به ببر بیان زور میدانش نیست<sup>(۱۳۷۴)</sup>  
و حذف چنانکه در این نمونه‌ها:

علمهای ثعبان‌وش چنگیزی      به جنبش درآمد به کین‌انگیزی<sup>(۲۶۰۰)</sup>  
حصاری به چرخ برین توأمان      سوی کنگرش کس نبرده گمان<sup>(۳۵۵۵)</sup>

ازین دستند: فلاطون بجای افلاطون، فزون و فزا بجای افزون و افزا، ناید بجای نیاید، نامدن بجای نیامدن، بفکند بجای بیفکند، یکسر بجای یکسره، یکبار بجای یکباره و ... که بسامدی بالا نیز دارند.

و تخفیف مشدد مانند نظاره که در این متن همه جا مشدد به کار رفته، جز در بیت زیر که بی تشدید آمده است:

نظاره کنان سرور کامجوی      به صف سلیمان شه آورد روی<sup>(۱۸۳۱)</sup>  
و تشدید مخفف مانند :

تذروان تازی ز غرقاب شط      گذشتند آسان چو پرنده بط<sup>(۲۳۲۳)</sup>  
هوا قیرگون شد ز پیر عقاب      نهان شد ز ابر سیه آفتاب<sup>(۳۱۵۲)</sup>

### قافیه و ردیف

قافیه و ردیف در تمرانه برجستگی ویژه‌ای ندارد و سراینده از هر واژه‌ای که نیاز داشته در جایگاه قافیه و ردیف بهره گرفته است. گاه نیز با بهره‌گیری از شگرد دوقافیه‌ای موسیقی سخن خود را افزون ساخته است، مانند:

به دندان که انگشت حیرت گزید      زمانی گریبان ز غیرت درید<sup>(۲۲۵۴)</sup>  
که بنمود ناگه یکی تیره گرد      که چشم بداندیش را خیره کرد<sup>(۴۲۳۳)</sup>

چنانکه با بسامدی چشمگیر از آنچه حاجب نامیده شده - یعنی تکرار واژه‌ای پیش از قافیه - بسیار بهره گرفته است و به این شیوه از یک سوی موسیقی سخن خویش را بیشتر نموده و از دیگر سو از رهگذر تکراری که در حاجب هست هم سخن خویش را با تأکید همراه نموده و هم پیوند دومصرع را استوارتر ساخته است. و همین پیامدهای بلاغیست که سخن استاد شفیی را در باره حاجب دست کم در مثنوی با اما و اگر همراه میسازد، آنجا که میگوید: «این کار با این که شعرا آن را مستحسن شمرده‌اند کار لغویست و در حقیقت یکی از همان صنعت‌های بیهوده بدیعت که میشود آن را نوعی التزام دانست که ... هیچ زیبایی و لطفی - جز زیبایی در حد بازی با کلمه - به شعر نمیبخشد» (موسیقی شعر، شفیی کدکنی، ص ۱۵۵). اینک نمونه‌هایی:

سراسر هزبران هنگامه جوی      نیچییده از کار هنگامه روی<sup>(۱۷۶۰)</sup>  
همه دشت‌زادان درنده خوی      ربهوده ز شیران درنده گوی<sup>(۱۹۹۵)</sup>

## ویژگیهای زبانی

### - کهن‌کاربردها

خواستۀ ما از کم‌کاربرد یا کهن‌کاربردها واژگان و ترکیباتیست که روز و روزگاری روایی داشته‌اند و کم‌کمک در گذر زمان یا از گردونۀ زبان بیرون رفته‌اند یا در لفظ و معنی و ساخت دگرگونی‌هایی پذیرفته‌اند، و از آنجاکه زبان همواره دچار چنین دگرگونی‌هاست، هیچ جای شگفتی نخواهد بود که تمرنامه سرشار از چنین کاربردها باشد، بویژه که افزون بر کهن بودن خود این متن، سراینده آن به متون کهنتری چون شاهنامه و اسکندرنامه بسیار چشم داشته و بسی از کاربردهای کهن آنها را در سخن خویش آورده است، در واژه‌سازی نیز توانا بوده و هر جا نیاز داشته لغات و ترکیباتی ساخته که بسی از آنها روایی چندانی نیافته‌اند. در زیر نمونه‌هایی از این گونه کاربردها را در چند بخش با نامهای لغات کهن کاربرد، کاربردهای ویژه، لغات فریبکار، لغات مغولی، کاربردهای گویشی و ... می‌آوریم:

### - لغات و ترکیبهای کهن کاربرد

- بیغاره = سرزنش

ز بیغاره باید به تنگ آوریش ستیزه‌کنان سوی جنگ آوریش<sup>(۱۸۸۶)</sup>

- چپر = دیواره پایین حصار که جنگاوران در پناه آن جنگ میکنند

ز پایان چو سر برزدی از چپر به سنگی پریشان شدی مغز سر<sup>(۳۵۸۵)</sup>

- عطف = فرود دامن، فراویز جامه

میان بست در کین دشمن همه زده در میان عطف دامن همه<sup>(۳۶۷۸)</sup>

- غریوان = فریادزنان

دویدند دیوانه دیوان همه به سوی دلیران غریوان همه<sup>(۲۹۳۸)</sup>

- کت = تخت

فراز کت زرنگارش نشاند چو بخت آمدش، در کنارش نشاند<sup>(۹۲۲)</sup>

- آشناباز = شناگر

شبانگاه کین آشناباز مهر فرو شد به گرداب نیلی سپهر<sup>(۱۱۷۹)</sup>

- اختری کردن = روشنایی ایجاد کردن

ز شهری مجو قوت لشکری شراره چگونه کند اختری<sup>(۱۲۳۴)</sup>

- تیرک زدن = جاری شدن خون و فوران کردن

ز خونی که تیرک زد از فرقگاه یلان را برافروخت پر کلاه<sup>(۲۲۲۴)</sup>

- سردهم بردن = حمله و هجوم بردن

یکی برد سوی رمه سردمه شبان را بکشت و ببردش رمه<sup>(۲۹۹۵)</sup>  
 نمونه‌های دیگر: اندر = در (با بسامد بسیار) / همی = می (با بسامد بسیار) / نشینده = بر  
 تخت‌نشین (۴۵۵۷) / گریز = حیل‌گر (۴۴۳۳) / یک‌آویز = شمشیر کوتاه (۲۱۶۷) / پَرگاله =  
 وصله (۲۲۲۵) / کلفت = رنج و سختی (۱۵۳۶) / عَکّه: نام پرنده (۳۳۲۱) / غُژاَو = نوعی گاو  
 (۴۵۲۷) / غنیم = دشمن (۱۴۸۰) / کیبُر = نیزه بزرگ یا پیکان پهن (۴۴۶۴)، کافتن = کندن  
 (۳۵۹۸) / رستخیز آوردن = هجوم آوردن (۱۴۵۶) / غریویدن = فریاد زدن و آواز بلند  
 (۱۶۲۵) / فراموش کردن از چیزی (۷۹۱) / نغیر آوردن = هجوم آوردن (۳۲۶) / غنودن =  
 خوابیدن (۴۳۴۷) / دوباره شدن = دو برابر شدن (۴۱۳۲) / گریز کردن = گریختن (۳۵۴۵) /  
 خلیدن (۱۳۵۰) / گیراندن = گیرانداختن و یا مقید گردانیدن (۳۹۷) / نمازی کردن = پاکیزه  
 گرداندن (۴۶۱۶) / چراغ کردن = روشن کردن چراغ (۷۹۵) / خرامش کردن = خرامیدن و با ناز  
 راه رفتن (۲۱۰۸) / به سیر آمدن = سیر شدن (۲۹۱۵) / به = با و با = به (پر بسامد).

#### – لغات ترکی – مغولی

از آنجا که تفرنامه گزارش جنگها، دلیریها و کشورگشاییهای تیمورست و تیمور ترک  
 مغولست، بازتاب گسترده واژگان و اصطلاحات ترکی و مغولی، به‌ویژه واژگان نظامی مغولی  
 در آن، گونه‌ای رعایت مقتضای حالست که خود از بنیادهای بلاغتست و همین بازتاب و  
 بسامد واژگان مغولست که تمرنامه را ارزشی ویژه بخشیده و مایه و مواد بسیاری را در  
 دسترس کسانی نهاده که بخواهند درباره واژگان ترکی مغولی و بازتاب آنها در زبان فارسی  
 بررسی و پژوهش نمایند. اینک نمونه‌هایی:

هراول = همان قراول، پیشرو لشکر (۴بار)، قول = فوج و گروه، قلب لشکر (۵بار)، برانغار  
 و جوانغار = میمنه و میسرۀ لشکر (۹بار)، غلو = انبوه لشکر و هجوم (۵بار)، گورگه = نوعی  
 کوس و طبل (۶بار)، سورن = های و هوئی که اتراک وقت محاربه کنند (۴بار)، جرگه = نوعی  
 از شکار (۳بار)، اتاغه = پر کلاه خود (۴بار)، تومان و تَمَن = ده‌هزار (۵بار)، پرچم = گلوله‌های  
 آویز علم (۷بار)، جیبه = زره (۶بار)، قشون = لشگر (۲بار)، بیرق = پرچم (۷بار)، ایلچی =  
 قاصد (۱۰بار)، اشتلم = ستم (۲بار)، توق = علم (۲بار)، خاقان = لقب پادشاهان چین و ترک  
 (۱۸بار)، قلاووز = مقدمۀ لشکر (۱بار)، توره = قاعده و قانون (۳بار)، منقلا = پیشرو لشکر  
 (۲بار)، سنقر = پرنده‌ای شکاری (۴بار) و شیره = خوان مربع (۱بار)

### - لغات فریبکار

مقصود از واژگان فریبکار - که ساخته استاد احمد سمیعست - (واژگان فریبکار، سمعی، ص ۱۳۱) واژه‌هاییست که در گذر زمان معنی آنها دگرگون شده بی آنکه ساخت و صورت زبانی و ظاهری آنها دگرگون گردد. اینگونه لغات از این‌روی که امروزه در معنایی دیگری جز معانی گذشته‌شان جا افتاده‌اند، خوانندگان امروزی را فریب می‌دهند و رهزنی میکنند و از همین‌روست که فریبکار نامیده شده‌اند. چنین لغات در تمرنامه نیز مانند دیگر متون کهن کاربردی پر بسامد دارند و گاه مانند «درنگ» به عنوان اسم صوت بسیار گول‌زننده و شایسته درنگند. اینک نمونه‌هایی:

- آینده = قاصد

چو آینده ره یافت نزدیک شاه ز والی بغداد شد عذرخواه (۲۲۷۱)  
 - آرامگاه = محل آرامش و استراحتگاه  
 دگر باره کان خان انجم‌سپاه سمرقند را کورد آرامگاه (۳۴۸)

- درنگ و درنگ‌دارنگ = اسم صوت (ترنگ و ترانگاترنگ)

برآمد درنگ کمانها به گوش درآورد مغز سران را به جوش (۲۶۵۹)  
 فرو کوفتند از دو سو کوس جنگ گذشت از ثریا درنگ‌دارنگ (۴۱۳۵)  
 - دمادم = سر و صدای طبل و کوس  
 دمادم برآند از چرم گاو روارو نهد در زمین کاوکاو (۲۱۰۶)  
 - پرستش نمودن = تعظیم کردن  
 پرستش نمودش به رسم کیان (۱۳۰۵)  
 - سرانداز = تکان دادن سر  
 چو سلطان سرانداز باشد ز می فتد از سرش بیخبر تاج کی (۹۶۶)  
 - کف‌زنان = کف بر لب آوردن و خشمناک  
 دهاده زنده از دو سو صف‌زنان چو غرنده شیران همه کف‌زنان (۳۵۱۹)

نمونه‌های دیگر: نوازندگی = نوازش و دلجویی (۱۹۳۵) / ناروان و روان = حلال و حرام (۴۶۰۳) / تاوان = ضرر و زیان (۳۸۶۳) / متصل = پیوسته و دائمی (۱۲۹۵) / گنبد = جست و خیز (۱۸۳) / اندیشه = ترس (۷۴۴) / داوری = جنگ (با بسامد بالا) / پریشان شدن = پخش شدن (۳۵۸۵) / برداشتن = طول کشیدن (۱۶۱۶) / برآراستن = عازم شدن (۴۵۸۹) / سنجیدن = مقاومت‌کردن (۷۴۷) / گرفتن = شروع کردن (۴۶۶۰) / پایان = پایین (پر بسامد).



- کاربردهای ویژه که گاه فریبکار نیز هستند

- انداز = انداختن (پربسامد)  
 در آن فتنه جانستان آسمان  
 روان شد سوی خیل دشمن دلیر
- بی سخن = بیقین  
 چنار چهل ساله را بی سخن  
 - پرداز و پرداختن = آرایش کردن  
 بود روی خورشید گیتی طراز  
 ز سومه پرداخت ابرو هلال
- خونریز = خونریزی (پربسامد)  
 به خونریزشان داد فرمان خدیو  
 دلیران به خونریز بشکافتند
- ساز = ساخته شده  
 حکایات اسکندر افسانه ایست  
 همانا که آن ساز فرزانه ایست
- از همین دست است کاربرد صفت بجای اسم، مانند:
- پست و بلند = پستی و بلندی  
 مبراست از تهمت چون و چند  
 - تبه = تباهی  
 که ای عالم آرا گنه کرده ایم  
 - ناکام = ناکامی  
 به آخر نیاورد تاب ستیز  
 - ویران = ویرانه  
 ز ویران درویش تا قصر شاه  
 و کاربرد اسم بجای صفت، مانند:
- پرخاش = پرخاشگر  
 از آن شیر پرخاش چون شاد گشت  
 - شکوه = شکوهمند  
 اگر قلمز آید به کوه شکوه  
 - عجب = عجیب
- به انداز تیر اجل شد کمان (۳۰۷۴)  
 به انداز گوران یکی نره شیر (۴۲۶۶)  
 گرفتن توانند و کندن ز بن (۲۸۵۲)  
 ز پرداز مشاطگان بینیا ز  
 به سرمه چه محتاج، چشم غزال (۴۶۹۰-۹۱)  
 سلیمان غضب کرد بر خیل دیو (۲۹۴۳)  
 به کین تارک و ترک بشکافتند (۳۲۰۸)  
 معرا ز بهتان پست و بلند (۱۱)  
 ببخشای اگر ما تبه کرده ایم (۳۸۴۷)  
 به ناکام کردند رو در گریز (۴۵۱۸)  
 شد از سیل تاراج یکسر تباه (۱۵۱۴)  
 نمودش نوازش وزانجا گذشت (۱۷۷۷)  
 پریشان نگردد از آن لخت کوه (۱۹۱۶)

مرآن بدرگان را زبانی عجب      زباندا نشان نه عجم نه عرب (۲۸۴۷)

### تلفظ کهنتر یا گویشی برخی واژه‌ها

- باژگون بجای واژگون  
 اجل بر منار آمدش رهنمون      گرفتار شد در چه باژگون (۴۴۶)  
 - تُفک بجای تفنگ  
 گریزان مَلک زان نفیر از فلک      چو مرغان ز شاخ درخت از تُفک (۲۱۴۴)  
 - چوزه/ چوزه بجای جوجه  
 چگونه شود چوزه پیرزن      به شاهین شاهنشهان پنجه‌زن (۱۲۴۰)  
 - درفشان بجای درخشان  
 چو بر قصر رویین تنان سپهر      درفش درفشان برآورد مهر... (۴۲۷۱)  
 نمونه‌های دیگر: اوفتادن بجای افتادن (۲۸۰۷) / اوفکندن بجای افکندن (۳۹۱۹) / سَخَن  
 بجای سَخَن (پرسامد) / هری بجای هرات (۱۲۰۴) / خدیوند بجای خداوند (با بسامد بالا)

### بسامد بالای اسم صوت

از ویژگی‌های برجسته در تمرنامه که باید آنرا از ویژگی‌های سبک شخصی هانفی شمرد، بسامد چشمگیر اسم صوت یا نام‌آواست یعنی اسم‌هایی که صوت و صدای چیزی را نشان میدهند. نام‌آواهای به کاررفته در سخن او گاه مانند چکاچاک، دهاده، فشافش، بگیرا بگیرا از نام‌آواهای شناخته‌اند و گاه مانند ژراژار، هاوهاو، فرافر، شپاشاپ، درنگ، درنگادرنگ، طراقاطراق چندان شناخته نیستند و دور نیست برخی از آنها ساخته خود هانفی باشند. اینک نمونه‌هایی:

برآمد ز ناورد برنا و پیر      شپاشاپ پیکان فشافش تیر (۲۱۸۰)  
 سر نیزه در جیبه‌ها جا گرفت      چکاچاک شمشیر بالا گرفت (۱۱۵۲)  
 برآمد خروش بگیرا بگیر      یکی خورد نیزه یکی خورد تیر (۲۲۳۸)  
 درنگادرنگ خم هفت جوش      ربود از سر و مغز نه چرخ، هوش (۲۲۳۸)  
 ژراژار سم ستوران گذشت      ز گردون که فرسود از آن ریگ دشت (۱۹۷۴)  
 سنانها گرفتند و زد هاوهاو      نهادند در سینه‌ها کاوکاو (۲۰۴۴)  
 ز فرافر سهمگین نفیر      سراسیمه شد خیره‌کش چرخ پیر (۲۰۵۴)  
 طراقاطراق گران سَنگها      همیرفت هر سو به فرسَنگها (۲۸۹۳)

### - بهره‌گیری از زبان کوچه

بهره‌گیری از زبان کوچه که از ویژگیهای سبک هندی و شاعران روزگار صفویست، و در سخن شاعران سبک خراسانی و عراقی بسیار کمرنگست در سخن هاتفی و شاعران همروزگار او اندک نمودی دارد. (ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، شفیع کدکنی، ص ۲۰) و همین نمود اندک در سخن او و همروزگاران اوست که راه را برای گسترش این شیوه باز کرد و زمینه شد تا در سبک هندی بسامد بسیار پذیرد و از ویژگیهای آشکار این سبک گردد. نمونه‌ای از این اثرپذیری را پیشتر در ترکیب «نهنگیر» دیدیم، اینک نمونه‌هایی دیگر که بی دستکاری یا با اندک دستکاری برگرفته از زبان کوچه مینمایند و همه آنها در فرهنگ لغات عامیانه جمالزاده آمده‌اند:

بگیر و ببند، بدرگ، بدزبان، پیشدستی کردن، پلاس، دل پر داشتن، شبپر، گلوگیر،  
سرسی، رف، لولی، خونی، دستت درست، دست مریزاد، سر کسی را گوش تا گوش بریدن:  
پذیرفته چتر کیانی خلل      نغین سلیمان در انگشت شل<sup>(۴۹۰)</sup>  
گرفتند در خواب خرگوششان      بریدند گوش تا گوششان<sup>(۱۴۶۱)</sup>  
یکی ترک و تارک چو بشکست چست      به تحسین فلک گفت دستت درست  
دگر یک بدان گونه بگشاد دست      که گفتش زمانه مریزاد دست<sup>(۴۴۵۸-۵۹)</sup>

### ترکیب‌سازی

هاتفی همانند نظامی، خاقانی، خواجه، امیر خسرو، بیدل و ... در ترکیب‌سازی توانایی بسیار دارد و ترکیبهای زیبا و خوش‌ساخت در سخن او چنان فراوان و پربسامدست که میتوان آن را از ویژگیهای سبک شخصی او به شمار آورد. ترکیبهای فراوانی که بیشتر پیامد نیازهای بیانی و بلاغی و او با بهره‌گیری از آنها هم نیازهای بیانی بلاغی خود را در گزارش اندیشه خوبی برآورده، هم سخن خویش را زیباتر، ایجازیتر و حماسیتر ساخته - چراکه ساختار این‌گونه ترکیبها سخن را با ایجاز همراه میسازد همانگونه که آهنگشان حال و هوای حماسی سخن را می‌افزاید- و هم سرمایه واژگانی و بیانی زبان فارسی را بسی افزوده است. بسامد ترکیبهای گوناگون - که بیگمان بسی از آنها ساخته خود هاتفیند- در تفرنامه تا آنجاست که گاه در یک بیت، با چهار ترکیب رویاروییم به گونه‌ای که همه یا نزدیک به همه واژگان بیت ترکیبند:

بلنداختری آسمان صولتیسست      قیامت شکوهی قوی دولتیسست<sup>(۳۶۳۸)</sup>  
بسی ناوک‌انداز پلاددوز      بسی آتش‌افروز بنیادسوز...<sup>(۳۶۹۰)</sup>

باری، ترکیبهای پربسامد تمرنامه که بیشتر اسم مرکب یا صفت مرکبند، به شیوه‌های گونه‌گونی ساخته شده‌اند:

**- گاه با دو اسم، اسم + اسم، مانند:**

سیرت‌ملک، جنیبت‌سپهر، دریانوال، آسمان‌اقتدار، آسمان‌صولت، آسمان‌حوصله، قیامت‌شکوه، قیامت‌هجوم، مسندسپهر، سعادت‌غلام، چنگال‌گرگ، خاره‌سم، صلابت‌نهاد، صلابت‌خروش، محشرصلابت، ملایک‌جنود، زنبورنیش، گردون‌جناب، مهابت‌سرشت، مروت‌سرشت، نصرت‌قرین، ظلم‌کیش، رفعت‌سپهر، هیجاهجوم، کوپال‌مشت، شیرمرد، دشمن‌کمین، ظفرپیشه، منزلت‌آسمان، فصاحت‌لسان، عرش‌پایه، ستاره‌سپاه، غضب‌نامه، جنت‌اساس.

کلاه‌آهنینان کوپال‌مشت	ز کوهه نهادند بر کوه پشت <sup>(۱۷۳۹)</sup>
فرستاد فوجی از اعیان شام	به پابوس شاه سعادت‌غلام <sup>(۳۸۴۶)</sup>
به آخر گریزان شدند اهل روم	از آن شیرمردان هیجاهجوم <sup>(۴۲۸۴)</sup>

**- گاه با اسم خاص + اسم**

چنگیزکیش، سکندریراق، سکندرپناه، سکندراساس، سکندرفر، فریدون‌قیاس، جم‌احتشام، جم‌قدر، جمشیدرای، جمشیدخیل، داراشکوه، رستم‌شکوه، رستم‌دل، رستم‌شکار، خاقان‌سریر، خاقان‌اساس، خاقان‌شکوه، خاقان‌غلام، ارسطوبضاعت، فلاطون‌اساس، بهرام‌خوی، بهرام‌قهر، قیصر‌غلام، قیصر‌آیین، قیصر‌جناب، قیصر‌فر، قیصر‌کلاه، ثریا‌جناب، ثریا‌سریر، سلیمان‌نگین، بیژن‌عنان، بهمن‌رکیب، حسان‌کلام، مانی‌قلم، فغفورفر.

هوس کرد جم‌قدر خاقان‌اساس	که روشن کند چشم مردم‌شناس <sup>(۱۰۶۱)</sup>
برآمد به بالای زرینه زین	ثریاسریر سلیمان‌نگین <sup>(۲۵۴۰)</sup>
همه رزم‌هایش سکندراساس	همه بزم‌هایش فریدون‌قیاس <sup>(۴۶۷۶)</sup>

**- گاه با صفت + اسم**

سبک‌سیر، سست‌پیمان، پاکیزه‌کیش، پاکیزه‌شست، سست‌گوش، درنده‌مغز، خام‌کاری، شوریده‌کار، گشاده‌جبین، نیک‌کیش، ناپاک‌کیش، دانادل، خجسته‌پیام، خجسته‌سواد، گسسته‌عنان، زودخشم، دیرآستی، پریشان‌سپاه، پریشان‌دماغ، چابک‌سوار، بی‌خردپیشه، گنده‌دهن، کامل‌عیار، موزون‌عیار، فرزانه‌مرد، خیره‌چشم، خیره‌سر، قوی‌هیکل، تیزگام، بدلگام، مظفرسپاه، فرخنده‌رای، فرخنده‌فر، فرخ‌نهاد، فرخ‌فر، شوربخت، چابک‌قلم،

گران سنگ، ناخوش خصال، شیرین زبانی، آلوده قهر، نوفتح، دیرینه سال، تلخ کام، عالی جناب، شاد کام، بدلگام، بیهوده رای، کندگامی، گردنده حال، برنده فرق.

همه زودخشان دیرآشتی سرشته ز خشمند پنداشتی (۱۹۹۶)  
 نظر جانب ظلم کیشان مکن گشاده جبین رو بدیشان مکن (۱۰۹۶)  
 خدیوند فرخ فر پاک کیش فرستاده روم را خواند پیش (۴۲۴۰)

### - گاه با اسم + بن مضارع که حاصل آن بیشتر صفت فاعلی مرکب مرخمست

آشنا باز = شناگر، تیغ آزمای، رزم آزمای، کار آزمای، رزم آور، عار آور، ناوک انداز، رغبت انگیز، گوهرا انگیز، فتنه انگیز، خاک بوس، صلح بین، رسالت پرست، فرمان پرست، غوغا پرست، عزت پرست، پرده بند، مبارز پسند، زمین تاب، جهان تاب، عنان تاب، نکته جوی، پر خاش جوی، هنگامه جوی، وادی خرام، دریا خرام، زهر خند، آشتی خواه، زنهار خواه، غرض خواه، هوا خواهی، جگردار، کاردزد، پولاددوز، مردم ربای، دل ربا، دریا رو، سیاره سایی، ممالک ستانان، جان ستان، هنگامه سوز، خصم سوز، بنیاد سوز، جهان سوز، مغفر شکاف، تارک شکاف، خارا شکاف، صف شکن، لشکر شکن، مردم شناس، عشرت فزای، مردکش، مردم کشی، خارا گداز، فکرت گداز، جان گداز، خنجر گذار، خدمت گرای، فرمان گزار، کشور گشای، مسند نشین، مجلس نشین، نواحی نشین، درگه نشین، عطریاب.

بیا ساقی آن آب آتش فروز که فکرت گدازست و اندیشه سوز (۶۸۱)  
 ز برنده شمشیر تارک شکاف شکاف اندر آمد ز تارک به ناف (۲۰۵۰)  
 ممالک ستانان کشور گشای به دارایی ملک آورده رای (۲۹۷۷)

### - گاه با صفت + بن مضارع که حاصل آن نیز بیشتر صفت فاعلی مرکب مرخمست

دانا پسند، بسیار دان، کم گوی، پاره دوز، نرم گویی، سبک خیز، خیره گش، پردل شناس، زیبا خرام، بدخواه، بداندیش، ناتوان بین، کج بین، خوش گوار، طرفه گو، تندخیز، چابکرو، تیزخیز، بدآموزی، تیزرو.

بداندیش و بدخواه خود داندم بگی رانمش تا نگیراندم (۳۹۷)  
 سخن سنج و کم گوی و بسیار دان خردپیشه و زیرک و کاردان (۵۹۰)

- و گاه با ...

### ترکیب‌سازی با لغاتی ویژه

در ترکیب‌سازیهای هاتفی پاره‌ای از لغات بسیار چشمگیرند و او با بسامد بالایی با آنها ترکیبهای بسیاری ساخته است. برای نمونه:<sup>۱</sup>

- با پسوند «انه»

بزرگانه، سربزرگانه، عروسانه، جوانانه، درشتانه، ملوکانه، هزبرانه، مردانه، گرازانه، خلیلانه، کریمانه، خویشانه، شاهانه، دیوانه (مانند دیو)، غیورانه، عاقلانه.

- با پسوند «وار»

بطوار، پریوار، سراسیمه‌وار، ستونوار، نخجیروار، مگسوار، آسمانوار، سیلابوار، جمشیدوار، صیدوار، شتروار، پیلوار، مردوار، قصابوار، صدفوار، عربوار، برقوار، بنده‌وار، بیگانه‌وار.

- با پیشوند «فرو»

فرونامدن، فروبردن (در معنای کندن)، فرورفتن، فروریختن، فروشدن (غروب کردن)، فروریختن، فروبستن، فروبردن، فرومردن، فروجستن، فروماندن، فروکوفتن، فروشستن، فروداشتن، فروخوردن، فروسوختن، فروهشتن، فروداشتن.

- با واژه «اندیشه»

گهرهای اندیشه، دست اندیشه، اندیشه‌پاک، اندیشه‌ناک، راست‌اندیشه، پراندیشه، اندیشه‌سوز، اندیشه‌فرسا، اندیشه‌کردن (در معنای ترسیدن)، ز اندیشه دور، کوتاه‌اندیشه، پای اندیشه، کم‌اندیشه، بحر اندیشه، عدل اندیشه، سیلاب اندیشه، جام اندیشه.

- با واژه «آهن»

آهن میخ، کوه آهن، عقده بند آهن، آهنین جامه، زندان آهن، کلاه آهنینان، دریای آهن، آهن کلاه، آهن بنا، آهن گداز، سد آهن، قلم آهن، آهن قبا، آهن تن، دجله آهن، آهن بدن، آهن جسد، قبا آهنان، آهن غسل.

- با واژه «آیین»

نوآیین، آیین نبرد، ظفر آیین، فرخ آیین، آیین غرور، آیین وفا، آیین ستیز، آیین شکار، آیین تغلب، آیین پذیر، آیین شتاب، محشر آیین، قیصر آیین، آیین ظفر، آیین نو، آیین نواز.

- با واژه «دست»

دست یافتن، دست بردن از، دست بستن (اقدام کردن)، دست بستن (دست به سینه نهادن به نشانه احترام)، دست بستن (برای نماز)، طرفه‌دست، کار از دست شدن، چیره‌دست،

۱. در این بخش برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، نمونه‌های شعری حذف شده است.

زبردست، زبردست، به دست آمدن، دست بگشادن، دستبرد، پولاددست، دست ادب، تهیدست، دست یازیدن، دست اندیشه، دست عطارده، بهزاددست، پیشدستی، دست تصرف، دست آلودن، دستیازی، کوتاهدست، قوی دست.

#### – با واژه «دولت»

دولتسرا، سایه دولت، در دولت، تیزدولت تر، دولت انگیز، صبح دولت، قوی دولت، دولت خاکبوس، دولت نصرت، دولت تند و تیز، گرداب دولت، نودولتی، چشمه دولت، بازوی دولت، تیزی دولت، ایوان دولت.

#### – با واژه «کین / کینه»

کین: کین خواه، آتش کین، شمشیر کین، کین آوران، تیغ کین، اسباب کین، گریبان کین، کین کرده ساز، کین خواسته، کین کشان، دریای کین، میدان کین، دجله کین، کین وران، کین انگزی، کین آوری، دیوار کین، پله کین، یکران کین، بازوی کین، رخسار کین، عقابان کین.

کینه: کینه کوش، طوفان کینه، دجله کینه، کینه جوی، کینه کیش، آتش کینه، قلم کینه، کینه خواه، کینه خوی، کینه ساز، کینه دار، کینه ستان، کینه ور.

#### – با صفت «پر»

پرشکوه، پر جگر، پر شهاب، پر جراح، پر خرد، پرنیزه و تیر، پر سیم، پر اشتم، پرفتنه، پر اندیشه، پر آشوب، پر شکایت، پر گله، پر خون، پر زور، پرفریب، پر خرد، پر گفتن (بیهوده گویی کردن)، پر زیب و زین، پر صید و نخجیر، پر خبر، پر آوازه، دل پر داشتن، پر غضب، پردل، پر گره، پر خطر، پر زهر، پر هنر، پر پیچ و خم، پرفروغ.

#### – با صفت «تیز»

تیزهوش، تیز کردار، تیز دندان، تیز پر، تیز گام، تیز رو، تیز تر، تیز دولت تر، آتش تیز (استعاره از خشم)، ابر تیز، دولت تیز، تیز خیز، تیز مغز، تیز خشم، تیز برق، تیز دریای خون، تیز چنگ، تیز اهتمام.

#### – با صفت «کنان»

جنبش کنان، غرنبش کنان، تواضع کنان، تلاف کنان، تعصب کنان، مراغه کنان، ترنم کنان، ترد کنان، نظاره کنان، تماشا کنان، ستیزه کنان، فشافش کنان، تظلم کنان، عشرت کنان،

تبسم‌کنان، ترکنان، خاک بر سرکنان، نوازش‌کنان، عدالت‌کنان، هزیمت‌کنان، کوشش‌کنان، بازی‌کنان، تمناکنان.

**- با واژه «آرا / آرای»**

خودآرای، کشورآرای، محمل‌آرای، جرگه‌آرای، مجلس‌آرای، صف‌آرای، لشکرآرای، عالم‌آرای، مسندآرای، قنبل‌آرای، عالم‌آرا، صدرآرا.

**- با واژه «افروز / فروز»**

آتش‌افروز، دل‌افروز، جهان‌افروز، مجلس‌افروز، نامه‌افروز، فروزنده، مشاعل‌فروز، فروزان، گیتی‌فروز، آتش‌فروز، ظفرفروز، شبستان‌فروز، انجم‌فروز، دل‌فروز، مجلس‌فروز.

**- با نیم کلمه «بند»**

حلی‌بند، زبان‌بند، شهربند، کاربند، رخنه‌بند، عصابه‌بند، مرغوله‌بند، نقش‌بند، ضحاک‌بند، شمشیربند، آویزه‌بند، دروازه‌بند، شیربند، پرده‌بند، بند کردن (بستن).

**- با شبه پسوند «پذیر»**

فرمان‌پذیر، تدارک‌پذیر، پوزش‌پذیر، تغییر‌پذیر، پذیرنده، آیین‌پذیر، خاطر‌پذیر، دل‌پذیر، زینت‌پذیر، فراغت‌پذیر.

**- با نیم کلمه «ریز»**

شکرریز، موج‌ریز، ژاله‌ریز، سیلاب‌ریز، گهرریز، قطره‌ریز، ریزریز، خونریز، لطف‌ریز، شعله‌ریز، فتنه‌ریز، ذره‌ریز، ریزان.

**- با نیم کلمه «زن»**

قلم‌زن، دهل‌زن، شمشیرزن، تبرزن، بریش‌مزن، نوبت‌زن، نای‌زن، معلق‌زن، شعله‌زن، دست‌زن، طپانچه‌زن، صف‌زن، کف‌زن، زانوزن، پنجه‌زن، ناوک‌زن، شبیخون‌زن، گورگه‌زن، رهزن.

**- با نیم کلمه «ساز»**

ساز کردن، سحرساز، دمساز، رزم‌ساز، کارساز، عشوه‌ساز، طعمه‌ساز، عنان‌ساز، گنجینه‌ساز، کمین‌ساز، چاره‌ساز، کینه‌ساز، سازگاری، صندوقه‌ساز، نواساز، بهزادساز، ناسازگاری، نغمه‌ساز.

**- با شبه پسوند «سای»**

نعل‌سای، زمین‌سای، سایه‌سای، عرش‌سای، عیوق‌سای، فرش‌سای، فلک‌سای، خامه‌سای، فرق‌سای، سیاره‌سای، زمین‌سا.



### – با نیم کلمه «گیر»

نیزه‌گیر، بلخ‌گیری، جهان‌گیر، تخت‌گیر، اوج‌گیر، نقش‌گیر، جای‌گیر، ملک‌گیری، اقلیم‌گیر، قلعه‌گیر، عنان‌گیر، سخت‌گیر، بگیرابگیر، گلوگیر، شیرگیر، دست‌گیر، هنگامه‌گیر، زه‌گیر، نهنگ‌گیر، ناگاه‌گیر، انعام‌گیر، نخجیر‌گیر، راه‌گیر، آفاق‌گیر، آرام‌گیر.

### – با لغت «نواز / نوازی / نوازش» در هر دو معنا

مهمان‌نوازی، نوازش نمودن، نوازندگی، دلنواز، عاجزنوازی، بهادرنواز، عاشق‌نواز، هندونواز، نوازش‌کنان، آیین‌نواز، گیتی‌نواز، نوازنده، بریشم‌نواز.

### برخی از ویژگیهای دستوری (نحوی)

#### – دو حرف اضافه برای یک متمم:

تفکهای ژاله به هم در شکست  
چنار قوی پنجه را فرق و دست (۴۰۳۶)  
نخواهم که دارالسلامی چو روم  
به هم در رود از من و این هجوم (۴۰۵۹)

#### – کاربرد «مر» پیش از مفعول و متمم

مر آن بیخرد را به رای صواب  
رهانم از این موج ناقعریاب (۶۴۸)  
دو سه روزه ره پیش‌نواز آمدند  
مر آن قوم را دل نواز آمدند (۸۳۷)

#### – جابه‌جایی صفت و موصوف / صفت و موصوف مقلوب (پربسامد)

در این سهمگین قیره‌گون تیره شب  
ز مشرق بخندید صبح طرب (۴۹۲)  
فروهشت خورشید، مشکین نقاب  
سر پاسبانان گران شد به خواب (۴۱۳۸)

#### – کاربرد فعل معلوم بجای فعل مجهول

مانند فروزد بجای افروخته شود، بدرید بجای دریده شد، بنمود و بنهفت بجای نمایان شد و نهفته شد، در این نمونه‌ها:

جهان پر شد از بانگ کوس نبرد  
بدرید این گنبد لاجورد (۱۹۹۰)  
برآمد چنان گرد از رزمگاه  
که بنمود ماهی و بنهفت ماه (۲۰۵۱)

#### – کاربرد «واو عطف» در آغاز مصراع و بیت

کاربردی که در سبک خراسانی روایی داشته، سپس از روایی می‌افتد و امروزه دوباره بازاری یافته‌است.

ز شب‌نم شد آن غنچه تازه، پر و یا حقه لعل پر شد ز در<sup>(۹۲۷)</sup>  
 بجنید کوهی به آهنگ جنگ در آن جنگجو صدهزاران پلنگ  
 و یا دجله آهن آمد به جوش ز پردل نهنگان پولادپوش<sup>(۳۰۷۵-۶)</sup>

- حذف شناسه فعل به قرینه لفظی (پربسامد)

سه کس را بکشتند و برگشت زود زدنند آتش و رفت مانند دود<sup>(۱۱۹۳)</sup>  
 یلان یکدگر را ز بالای زمین گرفتند و کنند و زد بر زمین<sup>(۲۰۵۹)</sup>  
 - پرش ضمیر  
 رخ روز کش بود نسرین غلام(ش) شد از عنبرین خط شب مشکفام<sup>(۱۱۹۰)</sup>  
 اگر آفتاب شود کینه خواه(ت) شویم ابر و بر وی ببندیم راه<sup>(۲۵۵۰)</sup>

- «ش» فاعلی

که از ویژگیهای سبک خراسانیست و در زبان کوچه در نمونه‌هایی مانند علی رفتش، هنوز زنده است:  
 در آمد به زابلستان تاختش ز رستم‌نژادان بپرداختش<sup>(۱۳۵۲)</sup>  
 چو زاندیشه کینه شه کرد بس تماشای شیراز کردش هوس<sup>(۲۲۵۰)</sup>

- «را» در معنای متممی و فک اضافه (پربسامد)

ولی عاقبت آسمان بلند رسانید بغدادیان را گزند<sup>(۲۳۸۳)</sup>  
 تَمُرْخانیان را کمان، صدمنی دل بیژنی، بازوی بهمنی<sup>(۳۱۶۲)</sup>

نتیجه

از آنچه گذشت آشکار شد که هاتفی جامی هرچند مانند همه شاعران روزگار خود، شاعری پیروست و بویژه پیرو نظامی در منظومه‌سازی، آن اندازه توانا هست که از شاعران شایسته فارسی شمرده شود. نیز آشکار شد که تمرنامه برترین کار هاتفی، حماسه‌ای تاریخیست در گزارش دلیریها، یورشها، کشورگشاییها و بیدادیهای تیمور، که افزون بر ارزشهای تاریخی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ارزشهای زبانی ویژه نیز دارد و بویژه در زمینه ترکیب‌سازی و لغات ترکی - مغولی جایگاهی شایسته و برجسته دارد. نیز آشکار شد که هاتفی در ساخت و

پرداخت تفرنامه هم اسکندرنامه نظامی و هم شاهنامه فردوسی را پیش چشم داشته و با بهره‌گیری از ویژگیهای ساختاری و زبانی آنها کار خود را سامان داده است.

### منابع

۱. تذکره میخانه فخرالزمانی (۱۳۶۷)، ملا عبدالنبی، با تصحیح و تکمیل و تنقیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
  ۲. تفرنامه هاتفی، عبدالله، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۱۴۸۲، (۹۷۰)
  ۳. تفرنامه هاتفی، عبدالله، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، شماره ۲۳۲۱۲، (۹۹۰)
  ۴. شعر فارسی در عهد شاهرخ (۱۳۳۴)، یارشاطر، احسان، تهران، دانشگاه تهران.
  ۵. فرهنگ لغات عامیانه (۱۳۴۱)، جمالزاده، محمد علی، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران: فرهنگ ایران زمین.
  ۶. کلیات سبک شناسی (۱۳۷۴)، شمیسا، سیروس، چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
  ۷. مسائل عصر ایلخانان (۱۳۷۰)، مرتضوی، منوچهر، تهران: آگاه.
  ۸. واژه‌های فریبکار (۱۳۷۶)، سمیعی گیلانی، احمد، نامه فرهنگستان، شماره ۱۱.
- مقالات
- مقاله نقد و تحلیل اشعار هاتفی خرجردی جامی با رویکرد سبک‌شناسانه، حسین داداشی و همکاران، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، پائیز ۹۱، شماره ۱۷.